آيينه جمال

نگرشى بر مكارم اخلاق حضرت اباعبدالله الحسين عليه‌السلام

نويسنده : آية الله العظمى لطف الله صافى گلپايگانى

## سخن ناشر

جمال حسين عليه‌السلام ، آينة تمام نماى مكرمت‌هاى اخلاقى است و ياد سيد الشهدا، مرور درس‌هاى اخلاق و معنويت است.

اكنون قرن‌هاست خورشيد حيات طيبه حسين عليه‌السلام ، كه تجلى جمال الهى است در افق حركت جامعه بشرى نورافشانى می‌كند و كاروان كمال و تعالى، قافله‌‌سالارى هم چون حسين دارد. معرفت حسين و فضائل و مكارم اخلاق آن امام خوبی‌ها، درس جاودانه چگونه زيستن و چگونه بودن است. معرفت حسين، معرفت به انسانيت و اخلاق و بزرگى و كرامت نفس است. كتاب «آينه جمال»، مرورى است اجمالى بر جلوه‌هايى از مكارم اخلاق مولاى خوبان و امام شهيدان حضرت حسين بن على عليه‌السلام ؛ جلوه‌هايى كه بايسته است در نگرش به حيات آن امام همام، مورد توجه ويژه قرار گيرد. «آينه جمال» نشان مي‌دهد كه شخصيت رفيع حضرت اباعبدالله الحسين عليه‌السلام ، چگونه مجموعه‌اى از صفات ممتاز انسان كامل و برگزيده پروردگار بوده است و حيات طيبه آن عصاره خوبی‌ها، تصويرى از كرامت، شجاعت، صبر، عدالت، سخاوت و در يك كلام عظمت را به نمايش می‌گذارد.

و اينك پرتوى از «آينه جمال» خورشيد هدايت حسين عليه‌السلام ، در مقابل ماست.

كافى است تا پنجره دل را بگشاييم...

مركز تنظيم و نشر آثار حضرت آيت الله العظمى صافى مدظله العالى

# فصل اول : جمال آدمى

## برترى انسان

مسلّم است كه ارزش واقعى انسان‌ها به علم, كمالات, فضايل و صفات اخلاقى است. افراد بشر هر چند از جهت جسم, ظاهر, لباس, مكان, مال, مقام و اين گونه موارد با هم تفاوت‌هايى دارند اما اين تفاوت‌ها سبب امتياز آنها بر يكديگر نيست؛ آنچه سبب امتياز حقيقى است، علم، فضيلت، اخلاق و رفتار نيك است.

فضيلت آدميان در بهره‌گيرى از لذائذ حيوانى و برخوردارى از آنچه بين انسان و ساير حيوانات مشترك است نمی‌باشد؛ بلكه كمال آدمى وابسته به امتيازات او از حيوانات است. هرچه بهره او از اين امتيازات بيشتر باشد، فاصله‏اش از عالم حيوانى زيادتر، و جلوه و نمايش انسانى او بيشتر می‏شود. انسان فطرتاً شيفته اخلاق پسنديده است؛ او صاحبان مكارم اخلاق را دوست می‏دارد و تحت تأثير مناظر حساس اخلاقى قرار مي‏گيرد. در تمام قرون و اعصار، عدالت، طهارت نفس، امانت، صداقت، استقامت، ثبات قدم، شجاعت، صراحت لهجه، صبر و حلم، وفاى به عهد، تواضع، رحم، احسان، اغماض و گذشت، فداكارى و ايثار، آزادی‌خواهى و خدمت به همنوع، و ساير صفات حميده، محبوب بشر بوده است. هرچه شكل دنيا عوض شود و ظواهر زندگى تغيير كند در اين احساس بشرى و احترام او به نيكوكاران و نيكوخويان، تغييرى حاصل نخواهد شد. چنانچه صفاتى مانند، حسد، تكبر، نفاق، ظلم و بی‏رحمى، خيانت، دروغ، كينه توزى و خودبينى، هميشه مورد تنفر بوده و نامطبوع می‌باشد. علم اخلاق بر اساس همين توجه فطرى انسان و درك باطنى او به وجود آمده است.

## برنامه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

قرآن مجيد برنامه كار و دعوت پيغمبر ‏ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ‏ را در سه قسمت خلاصه می‌كند: (١)

ـ تلاوت آيات خدا.

ـ تزكيه و تربيت نفوس.

ـ تعليم كتاب و حكمت.

در حديث معروف، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می‌فرمايد:

اِنَّما بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَكارِمَ الأخْلاقِ (٢)

همانا برانگيخته گرديدم تا مكارم اخلاق را به سر حد كمال برسانم.

شخص پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ‏ به تمام اخلاق فاضله و صفات ممتاز آراسته و در حسن اخلاق، يگانه نمونه كمال بشرى و به تصديق دوست و دشمن مثل اعلى، و سرآمد تمام مردم بود. (٣)

استقامت، شجاعت، پايدارى و مناعت از هيچ‌كس قابل تحقق نيست مگر آنكه در نواحى ديگر اخلاق نيز عظيم، برجسته و ممتاز باشد. ايمان و معرفت، يقين و بصيرت، توكل و اعتماد بر خدا، زهد و صبر بايد به حد اعلا و وفور در شخص، وجود داشته باشد تا بتواند مظهر آن آيات عظيم و عجيب، خويشتن دارى، صبر و استقامت گردد.

## رمز بقاء حسين عليه‌السلام

علائلى مي‏نويسد: «در آنچه از اخبار و تاريخ حسين عليه‌السلام نزد ماست می‏بينيم كه وى كمال مواظبت را در تأسّى به خويش داشت به طورى كه از همه جهات و نواحى، نمونه كامل پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود.

كسى كه همه حالات و سكون، حركت، فكر و تأملاتش الهى بود، مي‏بينيم كه در جهاد، فداكارانه شمشير می‏زد و از خود گذشته بود؛ هيچ كار و تكليفى او را از وظيفه و تكليف ديگر باز نمی‏داشت.» (٤)

ما اگر حسين عليه‌السلام را در بين بزرگان و صاحبان شخصيت و عظمت، مقدّم می‌داريم فقط به اين دليل نيست كه مرد عظيمى را مقدم داشته‌ايم؛ بلكه عظيمى را مقدّم می‌داريم كه هر با عظمتى در برابر عظمت او در حال كُرنش است و شخصى را برترى می‏دهيم كه از هر شخصيتى بالاتر است و مردى را مقدّم می‏داريم كه فوق تمام رجال تاريخ در اجتماع آنهاست و اين تقديم، هيچ كار تازه و بديعى نيست؛ زيرا مردان تاريخ، عُمر خود را در تحصيل مجد و بزرگوارى زمين به پايان رساندند، اما حسين عليه‌السلام جان خود را در راه تحصيل مجد آسمان فدا كرد و چنين كسى بالاتر و برتر از همه است.

## چرا او را ياد كنيم؟!

مردى كه از عظمتِ نبوتِ محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، عظمت مردانگى على عليه‌السلام وعظمت فضيلت فاطمه عليها‌السلام به وجود آمده، نمونه عظمت انسانى و نشانه آشكار بزرگى اخلاق است، پس ياد او و ذكر حالات او تنها ياد و ذكر يك مرد بزرگ نيست؛ بلكه ياد و تذكار انسانيت جاويدان است. اخبار و تاريخ او تاريخ يك قهرمان فضيلت بشرى نيست، بلكه تاريخ قهرمانى بی‌مانند است. عقاد می‏نويسد: «بنى اميه بعد از شهادت سيد الشهدا ‏عليه‌السلام ‏ به مدت شصت سال، حسين و پدرش را برفراز منابر سب مي‏كردند اما يك نفر از آنها نتوانست نسبت به مقام ورع، پارسايى، پرهيزكارى و مراعات او از احكام دين جسارتى بنمايد و او را به كوچك‌ترين گناهى كه ممكن است درآشكار يا پنهان از آدمى صادر شود متهم سازد.

آنها می‏خواستند كه در مورد حسين عليه‌السلام غير از خروج بر حكومتشان چيزی‌گفته شود يا عيبى در او بجويند اما زبان خودشان وزبان مزدورانشان را از اينكه عيبى را به ‌حسين عليه‌السلام نسبت بدهند، كوتاه ديدند.» (٥)و باز عقاد آورده است: «كربلا امروز حرمى است كه مسلمانان، آن را براى عبرت و يادبود و غيرمسلمين براى مشاهده و تماشا، زيارت می‏كنند اما حق اين است كه كربلا بايد زيارتگاه كسى باشد كه براى نوع بشر نصيبى از قدس و فضيلت می‏شناسد؛ زيرا ما هيچ بقعه‏اى از بقاع زمين را نمی‏شناسيم كه نام آن با فضائل و مناقبى توأم باشد كه آن فضايل و مناقب لازم‌تر از فضايلى است كه با اسم كربلا بعد از شهادت حسين ‏عليه‌السلام ‏ مقرون گرديد.»

## فصل دوم : خورشيد انديشه

## شاگردان مكتب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

احاديث معتبر بر اين مطلب دلالت دارند كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، على عليه‌السلام و فرزندانش را به دانش‌هايى مخصوص گردانيد. كتابى به خط على عليه‌السلام و املاى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همواره در اين خاندان مورد استناد و مراجعه بوده است، در حقيقت، تبليغات و تعليمات امامان ‏ عليهم‌السلام و سيره و روش آنها مكمل و متمم هدف پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تربيت جامعه و هدايت بشر مي‌باشد.

بر اساس حديثِ متواتر و مشهور ثقلين، پيغمبر عليهم‌السلام جميع امت را به اين بزرگواران ارجاع داده است. با وجود اين حديث شريف، صلاحيت علمى اهل بيت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ظاهر و آشكار می‏گردد. علاوه بر اينها روايات بسيار ديگرى از طرق اهل سنت دلالت دارند برآنكه در بين تربيت شدگان مكتب نبوت، على ‏عليه‌السلام ‏ بيشتر از همه صحابه، از تابش انوار نبوت استفاده كرد؛ او بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرجع عموم در مسائل مشكل علمى می‌باشد و علوم شرعيه همه به آن سرور منتهى می‏شود. بعد از على ‏عليه‌السلام ‏ منصب الهى امامت و رهبرى علمى و دينى با فرزندانش حضرت امام حسن ‌مجتبى و حضرت امام حسين، سيدالشهداء عليهما‌السلام بود. آنها ملجأ و پناه مردم در مسائل اسلامى، علوم تفسير و احكام شرعى بودند؛ سخنشان قاطع و مقبول، و روششان سرمشق و ميزان بود.

## امام حسين چراغ اسلام

هر چه بيشتر در حالات سيدالشهداء ‏عليه‌السلام ‏ دقيق شويم اين رمز بر ما آشكارتر می‌شود كه در امر دين بصيرتى خارق العاده و بينشى غيبى راهنماى آن حضرت بوده است.

علم و دانش آن بزرگوار از احتجاجات او با دشمنان اهل بيت، بخصوص معاويه و مروان، از نامه‏هايى كه به معاويه مرقوم فرموده، از خطبه‏هايى كه به مناسبت‌هاى مختلف انشاء نموده‌اند و از دعاى عرفه، و دعاهاى ديگرى كه از آن حضرت در كتاب‌هاى شيعه و سنى نقل است، ظاهر و آشكار می‌گردد. نافع بن ازرق، رهبر فرقه ازارقه خوارج به حسين ‏عليه‌السلام ‏ عرض كرد: «خدايى را كه می‏پرستى براى من توصيف كن!»

حسين ‏عليه‌السلام ‏ فرمود:

يا نافِعُ مَنْ وَضَعَ دينَهُ عَلَى الْقِياسِ لَمْ يَزَلِ الدَّهْرُ فِى الالتِباسِ مائِلاً ناكِباً عَنِ الْمِنْهاجِ ظاعِناً بِالاِْعْوِجاجِ ضالّاً عَنِ السَّبيلِ قائِلاً غَيْرَ الْجَميلِ يَا بْنَ الاَزْرَقِ اَصِفُ اِلهى بِما وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ لايُدْرَكُ بِالْحَواسِ، وَلا يُقاسُ بِالنّاسِ قَريبٌ غَيْرُ مُلْتَصِق، وَبَعيدٌ غَيْرُ مُسْتَقْصى يُوَحَّدُ، وَلا يُبَعَّضُ مَعْرُوفٌ بِالْـآياتِ مَوْصُوفٌ بِالْعَلاماتِ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ الْكَبيرُ الْمُتَعالُ

اى نافع! هركس دين خود را بر قياس بسازد همواره در اشتباه است و در راه به صورت افتد، به اعوجاج و كژى كوچ كند، گمراه گردد و سخنان نازيبا گويد. اى پسر ازرق! من خدايم را وصف می‏كنم به آنچه او خود را وصف فرموده است. او به حواس ادراك نشود و به مردم قياس نگردد. نزديك است اما به چيزى چسبيده نيست، دور است اما دورى نجسته (دورى و نزديكى خداوند مانند دورى و نزديكى موجودات ديگر نيست. دورى و نزديكى او با حواس مادى قابل درك نمی‌باشد) او يگانه است و تبعيض، تجزيه و تركيب در او راه ندارند، و به نشانه‌ها شناخته شده و به علامت‌ها وصف گرديده است؛ غير از خداوند بزرگ و بلند مرتبه، خدايى نيست.

ابن ازرق گريست و گفت:

«ما اَحْسَنَ كَلامَكَ»؛ چقدر نيكو است كلام تو!. حسين عليه‌السلام فرمود: «به من رسيده كه تو بر پدر و برادرم و بر من گواهى به كفر می‏دهی!»

ابن ازرق گفت: «اَمّا وَاللهِ يا حُسَيْنُ لَئِنْ كانَ ذلِكَ لَقَدْ كُنْتُمْ مَنارَ الاِسْلامِ وَ نُجُومَ الاَحْكامِ»؛ يا حسين! اگر اين ناسزا از من صادر شده، به خدا سوگند! به يقين، شما چراغ اسلام و ستارگان احكام خداييد. (٦)يعنى مردم بايد از انوار علوم و معارف شما روشنى بجويند و در تاريكی‌ها به ستاره‏هاى وجود شما هدايت گردند.

## حسين، شمع بزم عالمان

ابن كثير در كتاب خود آورده است: «حسين عليه‌السلام و ابن زبير از مدينه به سوى مكه بيرون شدند و در مكه اقامت گزيدند. حسين عليه‌السلام مورد توجه مردم قرار گرفت. آنها به سوى او می‏آمدند در اطراف او مي‏نشستند وسخنش را می‏شنيدند و از آنچه از او می‏شنيدند سود می‌جُستند وگفته‌هايش را ضبط ‏كرده و می‌نوشتند تا از او روايت كنند.»

علائلى در سمو المعنى نگاشته است: «مردم چنان شيفته معنويت و عظمت روح حسين عليه‌السلام بودند و چنان حسين عليه‌السلام محبوبيت داشت كه از همه‏كس ‏و ‏همه‏جا ‏منصرف‏ و‏ منقطع ‏شده ‏و ‏به‏ سوى او‏ می‏شتافتند. ‏كسی‏ جز حسين عليه‌السلام نبود كه اين همه مريد و ارادتمند داشته باشد؛ گويى مردم در وجود حسين عليه‌السلام حقيقت ديگرى از عالم ابداع الهى را تماشا مي‏كردند. چون حسين عليه‌السلام سخن بگويد مثل آن است كه زبان عالم غيب باز شده و آنها را از رموز و اسرار پنهان وحقايق نهان آگاه می‌سازد؛ و زمانى كه خاموش می‏شد سكوتش به گونه‌اى متفاوت آنها را از حقايق ديگر با خبر می‏ساخت؛ زيرا پاره‏اى از حقايق را جز با خاموشى عميق نمی‏توان اظهار كرد؛ مثل نقطه و فاصله‌اى كه در ميان سطرها، كلمه‌ها و جمله‏ها می‏گذارند و همان نقطه خالی از نوشته، مانند نوشته‏هاى كتاب، معنايى می‏دهد كه جز با آن نقطه با هيچ نوشته‏اى آن معنا را نمی‏توان بيان كرد.»

كلام فوق نشان از واقعيتى انكارناپذير از محبوبيت علمى حسين عليه‌السلام در ميان مردم دارد. با آنكه مردم در فشار حكومت بوده و جاسوسان و كارآگاهان همه جا در تعقيب آنها بودند تا كسى با حسين عليه‌السلام رابطه نداشته باشند، اما قدرت سرنيزه و زور نظامى چگونه می‏تواند مردم را از خودشان، دلشان و ضميرشان جدا كند؟ قدرت، هر ميزان كه باشد نمی‏تواند بر شعور بشر مسلط شود و سرنيزه هر قدر كه كارى و نافذ باشد به باطن انسان و معنويت او نفوذ نمی‏كند. علائلى در ادامه آورده است: «حسين عليه‌السلام كثير الحديث و الروايه بود، آن زمان با اينكه تعداد بسيارى از اصحاب پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل حديث می‏كردند، اما مردم همه آنها را ترك كرده و به مجلس حسين عليه‌السلام می‏آمدند.» پس از اين، علائلى احاديثى از آن حضرت نقل می‏كند. (٧)

اخبارى كه از حسين ‏عليه‌السلام ‏ نقل شده حاكى از علم و ذوق سرشار، قوت فطانت، استعداد و قريحه و استحكام منطق اوست اين اخبار بيش از آن است كه قابل شمارش باشد. آن حضرت به گونه‌اى در مسائل علميه با جودت ذهن وحدّت خاطر اظهار نظر مي‏كرد و فتوا می‏داد كه موجب تحيّر مردم مي‏شد، تا حدى كه عبدالله بن عمر در حق او گفت: «اِنَّهُ يَغُرُّ الْعِلْمَ غَرّاً» (٨)

همچنان كه مرغ، جوجه خود را با منقار خود غذا مي‏دهد، حسين عليه‌السلام نيز در بيت نبوت و ولايت از سرانگشت علوم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غذا خورد، و از سينه معارف اسلام شير مكيد و رشد و نمو يافت.

# فصل سوم : برسجاده نياز

## روح عبادت

ابن عبدالبر و ابن اثير از مصعب زبيرى روايت كرده‏اند كه می‌گفت:

«حسين با فضيلت و متمسك به دين بود و نماز و روزه و حج او بسيار بود.» (٩)

بن زبير در وصف عبادت او گفت: «حسين در شب بيدار و در روز، روزه‌دار بود.»

عقاد می‏گويد: «علاوه بر نمازهاى پنجگانه، نمازهاى ديگر نيز به جا می‏آورد و علاوه بر روزه ماه رمضان، در ماه‌هاى ديگر هم روزهايى را روزه می‏گرفت، و در هيچ سال حج خانه خدا از او فوت نشد مگر آنكه ناچار به ترك شده باشد.» (١٠)

در شبانه روز هزار ركعت نماز به جاى می‏آورد، و بيست و پنج مرتبه پياده حج گذارد (١١) و اين دليل كمال عبادت و خضوع او به درگاه خداست.روزى از روزها، ركن كعبه را گرفته بود و بدين گونه دعا و اظهار بندگى و ذلت به درگاه خداى عزيز می‏كرد و او را مدح و ثنا و ستايش می‏نمود:

اِلهى نَعَمْتَنى فَلَمْ تَجِدْنى شاكِراً وَ ابْتَلَيْتَنى فَلَمْ تَجِدْنى صابِراً فَلا اَنْتَ سَلَبْتَ النِّعْمَةَ بِتَرْكِ ‏الشُّكْرِ، وَ لا اَدَمْتَ الشِّدَّةَ بِتَرْكِ الصَّبْرِ اِلهى ما يَكُونُ مِنَ الْكَريمِ اِلا الْكَرَم (١٢)خدايا! مرا نعمت بخشيدى و شكر مرا نيافتى، به بلا گرفتارم نمودى و صبر مرا دريافت نكردى، نعمتت را از من دريغ نورزيدى و با ترك صبرم شدت بلا را بيشتر ننمودی. پروردگارا! از كريم غير از كرم نسزد. اگر كسى بخواهد حال دعا و پرستش و مسكنت آن امام مجاهد مظلوم را در درگاه خدا بداند كافى است كه به همان دعاى معروف عرفه رجوع نمايد.

# فصل چهارم : باران سخاوت

## مولاى نيازمندان

حسين ‏عليه‌السلام ‏، نماز را به جاى آورد و بيرون آمد. اعرابى تنگدستى را مشاهده‏ نمود، برگشت و قنبر را صدا زد. قنبر گفت: لَبَّيْكَ يَابْنَ رَسُولِ اللهِ. فرمود: «از پول مخارج ما چقدر مانده است؟»

عرض كرد: «دويست درهم كه فرمودى در بين اهل بيت، قِسمت كنم.»

فرمود: «آن را بياور! كسى آمده كه از آنها به آن پول سزاوارتر است.» سپس آن پول را گرفت، بيرون آمد و به اعرابى داد.

## قرضت را ادا می‌كنم

روزى آن حضرت براى عيادت و احوالپرسى اسامه بن زيد به منزل او رفت. اسامه ناله می‌كرد و از غمناكى خود می‌گفت.

فرمود: «برادر چه غمى داری؟»

عرض كرد: «قرضى دارم كه شصت هزار درهم است.»

حسين عليه‌السلام فرمود: «آن بر عهده من است.»

اسامه گفت: «می‏ترسم بميرم و قرضم ادا نشده باشد.»

فرمود: «نمی‏ميرى تا من آن را ادا كنم».

ايشان آن قرض را پيش از مرگ او ادا كرد. (١٣)

# فصل پنجم : مرام‌نامه حسين عليه‌السلام

## يك آسمان كرم

حسين ‏عليه‌السلام ‏ در آداب اجتماعى و حسن معاشرت با دور و نزديك، بلند پايه و بی‏نظير بود. خصال آن حضرت سرشار از عفو و گذشت است. جمال الدين محمد زرندى حنفى مدنى روايت كرده كه از حضرت زين‌العابدين از پدرش حسين ‏عليه‌السلام ‏ نقل می‌كند كه فرمود: «اگر مردى به من دشنام دهد در اين گوش (و به گوش راستش اشاره فرمود) و عذر بياورد در گوش ديگرم، عذر او را مي‏پذيرم؛ زيرا اميرالمؤمنين ‏عليه‌السلام ‏ از جدم پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى من نقل فرمود:

لا يَرِدُ الْحَوْضَ مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعُذْرَ مِنْ مُحِقٍّ اَوْ مُبْطلٍ

وارد حوض (كوثر) نمی‏شود كسى كه عذر را نپذيرد، خواه عذرآور حق بگويد يا باطل. (١٤)حسين ‏عليه‌السلام ‏ با فرزندان، بانوان، خويشان و اهل‌بيت خود در نهايت ادب، محبت، رحمت، مهربانى، انس و مودت برخورد مي‌كرد.

ابن قتيبه روايت می‌كند كه مردى خدمت امام حسن ‏عليه‌السلام ‏ آمد، و از آن حضرت درخواست چيزى كرد. حضرت فرمود: «سؤال، شايسته نيست مگر براى وام سنگين يا فقرِ خوار كننده و يا ديه و تاوانى كه ادا نكردن آن سبب رسوايى شود.»

عرض كرد: «نيامدم به خدمت شما مگر براى يكى از آنها.» حضرت، فرمان داد صد دينار به او دادند. سپس آن مرد خدمت حسين ‏عليه‌السلام ‏ رفت و از آن حضرت نيز سؤال كرد، حسين ‏عليه‌السلام ‏ هم همان سخن برادرش را به او فرمود و همان پاسخ را شنيد؛ سپس پرسيد: «برادرم به تو چقدر داد؟»

عرض كرد: «صد دينار.»

حسين ‏عليه‌السلام ‏ نودونه دينار به او عطا كرد؛ زيرا نخواست با برادرش برابرى كرده باشد. (١٥)

ياقوت مستعصمى از اَنَس روايت می‌كند كه در خدمت حسين ‏عليه‌السلام ‏ بودم؛ كنيزكى دسته گلى براى آن حضرت آورد. حسين ‏عليه‌السلام ‏ فرمود:

اَنْتِ حُرَّةٌ لِوَجْهِ اللهِ تَعالى

تو براى خدا آزادی. گفتم: «كنيزكى يك دسته گل برايت آورده و تو او را آزاد می‏كنی؟» فرمود: «اين چنين خدا به ما ادب آموخته است؛ زيرا می‌فرمايد:

وَ اِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّة فَحَيُّوا بِاَحْسَنَ مِنْها اَوْ رُدُّوها» (١٦)

هرگاه كسى شما را ستايش كند، شما نيز بايد در مقابل به ستايشى بهتر از آن، يا مانند آن، پاسخ دهيد. و نيكوتر از اين دسته گل، آزاد ساختن او بود. (١٧)

# فصل ششم : پرچم عدالت‌خواهى

## امام عدالت ‌خواه

خاندان على ‏عليه‌السلام ‏ به عدالت و حمايت از مظلوم، همانندى در عالم ندارند. حكاياتى كه از عدل على عليه‌السلام در كتاب‌هاى تاريخ، نگاشته شده نشان می‏دهد كه او دلباخته حق و فانى در عدالت بود. او به فرزندانش وصيت فرمود:

كُونا لِلظّالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْناً (١٨)

دشمن ستمگر و يار ستمديده باشيد.

حسين ‏عليه‌السلام ‏ فرزند آن پدر و وارث همان صفات می‌باشد. از ستم‌هايى كه بنى اميه و عمّال آنها به مردم می‏نمودند بيش از هر كس رنج می كشيد و به شدت ناراحت می‏شد. قيام او، قيام عليه ظلم، بيداد و ستمگرى، و نهضت او نهضت نجات بخش ستمديدگان و مظلومين بود.

يكى از داستان‌هايى كه گواه بر شدت علاقه حسين عليه‌السلام به دفاع از مظلومين و حمايت از بيچارگان بی‏پناه می‌باشد، داستان اُرينب دختر اسحاق و همسر عبدالله بن سلام است. يزيد كه به اصطلاح، شاهزاده و وليعهد معاويه بود و تمام اسباب شهوترانى، از جمله پول، مقام، زور، كنيزكان ماهرو و زن‌هاى رقاصه و خواننده خودفروش در اختيارش بودند

با اين وجود، باز چشم طمع به بانوى شوهردارى دوخت كه بايد او و پدرش معاويه پاسدار عصمت و عفت او باشند. يزيد همچون اراذل و شهوت پرستانى كه در وفور عيش و نوشِ حكومت، تربيت می‏شوند ناآرام شد، اما از آنجا كه آن زن، نجيب، پاكدامن و عفيفه بود دسترسى به او از راه فريب و منحرف ساختن وى از طريق پارسايى محال می‏نمود. معاويه ناپاك، كه خود را اميرالمؤمنين می‏خواند، براى خواهش نفس و شهوت يزيد دست به نيرنگ بسيار عجيب و بی‏سابقه‏اى زد. او مرد بدبخت را از زن عفيفه و زيبايش جدا نمود و مقدمات كاميابى يزيد از آن زن را فراهم ساخت.

اما حسين عليه‌السلام با غيرت و جوانمردى در مقابل اين تصميم زشت و شيطانى معاويه ايستاد، و نقشة او را نقش بر آب كرد. حسين عليه‌السلام غيرت و حميّت هاشمى و علاقه خود به حفظ نواميس مسلمين را نشان داد و مانع از رسيدن يزيد به هوس ناپاك و شريرش گرديد. افتراقى را كه معاويه با نيرنگ ايجاد كرد، به اتصال مبدل نمود، و آن ستم بزرگ را از عبدالله بن سلام و همسرش دفع گردانيد. اين داستان در تاريخ مفاخر آل على ‏عليه‌السلام ‏ و مظالم بنى اميه جاودان باقى مانده است. (١٩)

# فصل هفتم : به رنگ سادگى

## نگاه به دنيا

بهترين نشانة زهد كامل و خوار شمردن دنيا، همان فداكارى و گذشت سيد الشهداء عليه‌السلام از جان خود، جوانان، برادران، اصحاب و ياران و تن دادن به آن همه مصيبت و بلا بود. اگر دنيا و مال و نعمت‌هاى دنيوى در نظر كسى بی‏قدر و ارزش نباشد نمی‏تواند اين گونه در راه حق و يارى دين خدا و بزرگداشت هدف عالى خود پايدارى و استقامت ورزد تا به حدى كه بدن قطعه قطعه عزيزانش را ببيند، صداى ناله كودكانش را از زحمت تشنگى بشنود، گريه زن و فرزند، دل پر مهر و عاطفه او را به درد آورد و برپيكرش آن همه زخم‌هاى كارى وارد آيد اما در يارى دين خدا ثابت و پا برجا بماند، در مقابل باطل، نرمش نشان ندهد و چون كوه در برابر تمام اين مصائب استوار بماند.

آری! به حسين ‏عليه‌السلام ‏ پيشنهاد كردند كه با يزيد از در مسامحه و سازش در آيد و به نحوى كه در عرف اهل دنيا خلاف شأن و شرف او شمرده نشود با او كنار بيايد و در عوض، خود، خاندان، فاميل و خويشانش از دنيا متمتع و بهره‏مند شوند؛ اما حسين عليه‌السلام كسى نبود كه براى زندگى دنيا و خوشگذرانى، مصالح اسلامى را ناديده انگاشته و با گرفتن حق السكوت، برقرارى آن دستگاه فاسد و سراسر ظلم و كفر را امضا نمايد و در اداى تكليف و وظيفه مهمى كه از سوى خدا عهده‌دار شده مسامحه و كوتاهى نمايد.

حسين عليه‌السلام پسر كسى است كه فرمود: «اگر آفتاب را در دست راست، و ماه را در دست چپم بگذارند كه دست از دعوت بردارم، برنخواهم داشت». (٢٠)

او پسر كسى است كه می‏گفت: «دنياى شما نزد من از آب بينى يك بز زكامى خوارتر است». (٢١)علائلى مي‏نويسد: «حسين عليه‌السلام در اين ناحيه، بزرگ و يگانه بود. زندگى دنيا را خوار می‏شمرد و از مرگ بيم و هراسى نداشت. جز به برهان پروردگارش، كه همه چيز را فداى آن می‏كرد، به هيچ چيز توجه نداشت. از اين جهت سزاوار است مانند شاعر هندى، معين الدين اجميرى، او را دومين بنا كننده كاخ اسلام بعد از جدش، و مجّدِد بناى توحيد و يكتا پرستى بناميم.» (٢٢)

و نيز علائلى مي‏نويسد: «حسين عليه‌السلام به كل وجود و تمام هستی‌اش از دنيا رو گردانده بود.» (٢٣) پس حسين عليه‌السلام مانند پدرش، رئيس و سيد زهاد بود. پدر مي‏گفت:

وَاللهِ لِابْنِ اَبيطالِب انَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْى اُمِّهِ (٢٤)

به خدا سوگند! انس فرزند ابی‌طالب نسبت به مرگ از انس طفل به سينه مادرش بيشتر است.

وَ ما اَنَا اِلّا كَغارِبٍ وَرَدَ اَوْ كَطالِب وَجَدَ (٢٥)

پسر می‏گفت:

اِنِّى لا اَرَى الْمَوْتَ اِلاّ سَعادَةً، وَ لاَ الْحَياةَ مَعَ الظّالِمينَ اِلاّ بَرَماً (٢٦)

ابن شهر آشوب در جمله‏اى در مورد زهد آن حضرت گويد كه به او گفته شد: «بيم تو از پروردگارت به چه ميزان بزرگ است؟» فرمود: لا يَأمَنُ الْقِيامَةَ اِلاّ مَنْ خافَ اللهُ فِى الدُّنْيا درامان نيست‌كسى در روز قيامت، مگر آن‌كس‌كه دردنيا از خدا بترسد. (٢٧)

# فصل هشتم : بر قله تواضع

## از افتادگى تا عزت

هرچه معرفت، خداشناسى، توحيد، علم و حكمت انسان بيشتر شود، تواضع و فروتنى او زيادتر می‏گردد. تكبر بشر ناشى از جهل، نادانى، غفلت و خودپسندى است. در آيات كريمه و احاديث از تكبر به شدت مذمت، و از تواضع، مدح و ستايش شده است.

حسين عليه‌السلام در نزد مردم بسيار محترم بود. زمانى كه او و برادرش، حسن مجتبى ‏ عليهم‌السلام پياده به حج می‏شتافتند تمام رجال و شيوخ صحابه كه همراه آنها بودند به احترامشان از مراكب پايين آمده و پياده راه می‌پيمودند. احترام حسين ‏عليه‌السلام ‏ در ميان مردم نه براى آن بود كه او كاخ مجلل داشت يا مركَب‌هاى سوارى او گران قيمت بودند يا غلامان و سربازانى پيشاپيش يا دنبال مركَب او می‏رفتند يا آنكه مسجد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را براى او خلوت می‏نمودند و راه‌ها را در موقع آمد و شد وى بر مردم می‏بستند، نه! براى هيچ يك از اينها نبود. حسين عليه‌السلام با مردم زندگى می‏كرد و جدايى از آنها را نمی‌پذيرفت. زندگى او مالامال از سادگى بود. همه ساله پياده به حج می ‏رفت و با مردم نشست و برخاست، و آمد و شد می‌نمود؛ با فقرا معاشرت می‏كرد، در نماز جماعت، حاضر می‏شد، به عيادت بيماران می‏شتافت، در تشييع جنازه‏ها شركت می‏جست و در مسجد جدش پيغمبر با دوستان و اصحاب می‏نشست. او دعوت فقرا را می‏پذيرفت و آنها را ميهمان می‏نمود، خودش براى محتاجان، بينوايان، بيوه زنان و يتيمان، نان و غذا می‏برد. وقتى سپاهيان ستم پيشه و سنگدل كوفه بدن مطهر ايشان را عريان بر خاك افكندند، بر شانه مباركش نشان از برداشتن بار ديدند، از علت آن جويا شدند، حضرت سجاد فرمود: «اثر انبان‌هايى است كه در مدينه به دوش مبارك بر می‏گرفت و به خانه‏هاى فقرا، ايتام و بيوه‌زنان مي‏برد.» (٢٨)

# فصل نهم : قهرمان تاريخ

## در معناى شجاعت

شايد بعضى گمان كنند كه شجاعت حسين ‏عليه‌السلام ‏ در زور بازو، قدرت و قوّت بدنى، و علم آن حضرت به آيين جنگ و نبرد و به خاك انداختن دليران و دلاوران خلاصه مي‌شود و بزرگ‌ترين نمايش‌هاى شجاعت آن حضرت را حملاتى بدانند كه يك تنه به سپاه دشمن می‏نمود و طومار آنها را در هم می‌پيچيد. دشمنان، زمانى كه ديدند حريف آن زور و بازو نمی‏شوند از اطراف، پيكر پاكش را هدف سنگ و تير قرار دادند و اگرچه آن سيد مظلومان را شهيد كردند و سر انورش را شمر يا سنان يا خولى از بدن جدا ساخت اما كسى ادعا نكرد كه من به زور بازوى شخصى خود، آن حضرت را كشتم؛ كثرت زخم، جراحات بسيار، تشنگى و خون‌ريزى فوق العاده، آن امام مجاهد را (به ظاهر) از پا در آورد كه آن دشمنان خدا به قتلش دلير شدند، وگرنه كسى نبود كه بتواند با نبرد و زور بازو آن يادگار حيدر كرّار را به قتل برساند. اين زور بازو، نيروى جسمانى و حملات دليرانه نمايشى از نمايش‌هاى شجاعت است.

## شجاعت راستين

شجاعت، يكى از فضايل برجسته حسين ‏عليه‌السلام ‏ می‌باشد. شجاعت اين قهرمان تاريخ، حالتى است نفسانى و روحى كه حد وسط بين تهور و جبن است، هركس واجد آن باشد داراى ضبط نفس خاصى است و عوامل ترس، جبن، كندى، سستى و فتور، و اسباب تندى، بى باكى، گستاخى و جسارت بر چنين شخصى مسلط نمی‏شود. اين صفت اگر زورِ بازو، قدرت جسمى و هر قوّه و قدرت ديگر را رهبرى كند، آن قدرت، مظهر شجاعت خواهد شد در غير اين صورت سبب سرزنش و ملامت می‏گردد.

اين صفت از شريف ‌ترين صفات فاضله است. ظهور استعدادهاى كمال‌آفرين بشر و فعليت قواى كامله در او به اين صفت وابسته می‌باشد.

## معيار بقاى امت‌ها

هر ملتى كه افراد آن از شجاعت روحى و اخلاقى بهره‏مند نباشند رهسپار ديار نيستى خواهد شد و به زودى تحت تسلط بيگانگان قرار خواهد گرفت.

وجود و بقاى امت‌ها و عزت و سربلندى آنها وابسته به ميزان بهره‌مندى آنها از شجاعت است.

محافظه كارى، احتياطات بی‌جا، عوام فريبى، ترس از انتقاد، جلوگيرى از آزادى ديگران، اختناق افكار، تندروی‌ها، جسارت‌هاى جنون آميز، باختن روحيه و ناشكيبى، ستمگرى و وطن فروشى، خيانت به ملت و پيشه كردن سياست محافظه‌كارانه در امور و راضى شدن به بی‌شرفى و بی‌آبرويى، همه كاشف از نداشتن صفت شجاعت است.

چنانچه ضبط نفس، خويشتن دارى، صراحت لهجه، مقاومت در برابر ناملايمات و سختی‌هاى روزگار، بيم نداشتن از انتقاد و احترام به آزادى ديگران، ناشى از ملكه شجاعت می‌باشد. تمام مظاهر اين شجاعت در حسين ‏عليه‌السلام ‏ تجلى يافته بود. روح و جسم او مركز نمايش عالی‌ترين مرتبه شجاعت بود تا جايى كه «شجاعة الحسينيه» ضرب المثل گشت.

## در رزمگاه حسين عليه‌السلام

وقتى حسين عليه‌السلام به قصد كوفه حركت كرد، ابن زياد از شنيدن اين خبر، ناراحت و نگران گرديد. او بيست هزار نفر را براى نبرد با حضرت فرستاد و به آنها امر كرد تا براى يزيد از آن حضرت بيعت بگيرند و اگر بيعت نكرد او را بكشند. وقتى به او پيشنهاد بيعت شد، نپذيرفت و به جد و پدرش تأسى نمود و به تحمل ظلم و زور و ننگ و عار، راضى نگشت؛ شجاعت هاشميه را آشكار كرد و با اينكه خود، اهل بيت، عزيزان، كسان و اصحابش را محاصره كرده و هدف نيزه و تير قرار دادند، در جهاد، ثابت‌قدم ماند و با شهامت عالى بدون اضطراب و با قوّت قلب در چنين موقعيت خطيرى پايدارى نمود و ندا سر داد:

يا اَهْلَ الْكُوفَةِ ما رَأيْتُ أغْدَرَ مِنْكُمْ قُبْحاً لَكُمْ، وَ تَعْساً لَكُمُ الْوَيْلُ ثُمَّ الْوَيْلُ. اِسْتَصْرَخْتُمُونا فَاَتَيْناكُمْ، وَ اَسْرَعْتُمْ اِلى بَيْعَتِنا سُرْعَةَ الذّبابِ وَ لَمّا اَتَيْناكُمْ تَهافَتُّمْ تَهافُتَ الْفَراشِ، وَ سَلَلْتُمْ عَلَيْنا سُيُوفَ اَعْدائِنا مِنْ غَيْرِ عَدْل اَفْشَوْهُ فيكُمْ، وَ لاذَنْب مِنّا كانَ اِلَيْكُمْ اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّالِمينَ ثُمَّ حَمَلَ عَلَيْهِمْ، وَ سَيْفُهُ مُصَلَّتٌ فى يَدِهِ وَ هُوَ يُنْشِدُ: اَنَا ابْنُ عَلِى الحِبْر مِنْ آلِ هاشِم كَفانى بِهذا مَفْخَراً حيـــنَ اَفْخُرُ

اى مردم كوفه! عهد شكن تر از شما نديده‏ام؛ زشتى، هلاكت، نابودى و شقاوت بر شما باد كه به ما استغاثه كرديد، و ما را به يارى خود خوانديد، ما دعوت شما را پذيرفتيم و شما به سوى بيعت ما مانند مگس، شتاب گرفتيد! اكنون كه به سوى شما آمديم مانند پروانه سبك فرو ريختيد، و به سوى شر و بدى رو كرديد و شمشيرهاى دشمنان ما را به روى ما كشيديد بى آنكه آنها عدل و دادى در ميان شما فاش كنند، و از ما گناهى نسبت به شما صادر شده باشد. آگاه باشيد كه لعنت خدا بر ستم كاران است! پس بر آن مردم غدار با شمشيرِ از نيام كشيده حمله می‌كرد و می‏فرمود:

من فرزند على آن مرد عالم صالح هستم از آل هاشم و در مقام مفاخره، اين افتخار براى من بس است. (٢٩)

«او همواره جهاد می‏كرد تا بسيارى از شجاعان سپاه كوفه را به خاك هلاكت انداخت و در درياى جنگ فرو می‏رفت و از مرگ، انديشه نمی‏كرد.» (٣٠)

ابن ابى الحديد می‏نويسد: «كيست در شجاعت مانند حسين بن على ‏عليه‌السلام ‏ كه در ميدان كربلا گفتند: ما شجاع‌تر از او كسى را نديديم در حالى كه انبوه مردم بر او حمله‌ور شده، و از برادران، اهل و ياران جدا شده باشد، مانند شير رزمنده، سواران را درهم می‏شكست و چه گمان می‏برى به مردى كه راضى به پستى نشد، و دست در دست آنها نگذارد تا كشته شد.» (٣١)

# فصل دهم : روح پر شكوه

## عظمت در تصميم

عظمت در تصميم به معناى عزم راسخ داشتن به انجام و پايان كار، به طورى كه هيچ‌گاه و به هيچ گونه از عزم خود باز نگردد، و در تصميم خود سستى نورزد؛ از آغاز كار، ملاحظه پايان و عاقبت آن را بنمايد و هشيارانه تصميم بگيرد.

اكنون بخوانيد كه حسين عليه‌السلام چگونه با پيش بينى پايان كار، وارد ميدان شد و سخنان‌ او چگونه از شعور خطيرش بر می‏خاست. آنگاه كه عزم خروج از مكه و سفر به عراق را داشت اين خطبه را خواند:

اَلْحَمْدُ للهِ، وَ ماشاءَاللهُ وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ، وَ صَلَّى اللهُ عَلى رَسُولِهِ خُطَّ الْمَوْتُ عَلى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلادَةِ عَلى جيدِ الْفَتاةِ، وَما اَوْلَهَنى اِلى اَسْلافى اِشْتِياقَ يَعْقُوبَ اِلى يُوسُفَ، وَ خِيرَلى مَصْرَعٌ اَنَا لاقيهِ كَأَنِّى بِاَوْصالى تَقَطَّعُها عُسْلانُ الْفَلَواتِ بَيْنَ النَواويسِ، وَ كَرْبَلا فَيَمْلاَنَّ مِنّى اَكْراشاً جَوْفاً، وَ اَجْرِبَةً سَغْباً لا مَحيصَ عَنْ يَوْم خُطَّ بِالْقَلَمِ رِضَى اللهِ رِضانا اَهْلَ الْبَيْتِ نَصْبِرُ عَلى بَلائِهِ، وَ يُوَفَّيْنا اُجُورَ الصّابِرينَ لَنْ تَشْذَ عَنْ رَسُولِ اللهِ لُحْمَتُهُ بَلْ هِى مَجْمُوعَةٌ لَهُ فى حَظيرَةِ الْقُدسِ تَقِرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنَجِّزُ بِهِمْ وَعْدَهُ اَلا فَمَنْ كانَ باذِلاً فينا مُهْجَتَهُ، وَ مُوَطِّناً عَلى لِقاءِ اللهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنا فَاِنّنى راحِلٌ مُصْبِحاً اِنْ شاءَ اللهُ تَعالي. (٣٢)

سپاس براى خداست و آنچه خواست اوست می‏شود و نيرويى جز به خدا نيست و درود خدا بر پيغمبرش. مرگ بر فرزندان آدم نوشته شده و آنها را احاطه كرده، مانند گردن بند بر گردن دختر جوان. من بسيار مشتاق به ديدار گذشتگان خويشم همان گونه كه يعقوب مشتاق ديدار يوسف بود. براى من قتلگاهى است كه من آن را خواهم ديد. گويا می‏بينم كه در ميان نواويس و كربلا، گرگان بيابان، رگ‌هاى مرا پاره می‏كنند تا شكم‌هاى گرسنه خود را سير نمايد. از چنان روزى كه با قلم قضا نوشته شده گريزى نيست، رضاى خدا رضاى ما خاندان است. بر بلاى او صبر می‏كنيم تا به ما مزد صابران عطا فرمايد. هرگز پاره تن پيغمبر از او جدا نشود، بلكه با او در حظيره قدس در يك جا باشد، چشمش به پاره‏هاى تنش روشن شود و به واسطه ايشان به وعده خود وفا كند. آگاه باشيد! هركس از ريختن خون خويش در راه ما دريغ ندارد، و دل به شهادت و لقاى خدا می‏نهد با ما كوچ كند كه من بامداد كوچ خواهم كرد. ان شاء الله تعالی. اين بود منطق حسين، و سخنان شور انگيز و قاطع او در برابر كسانى كه وى را از تصميمى كه داشت باز می‏داشتند.

بسا اشخاصى كه هدف و مبدأ بزرگى را در نظر می‏گيرند و برنامه‏هايى عالى اعلام می‏كنند، اما در ميانه راه، آن گاه كه در برابر خطر قرار گرفتندبرنامه را فراموش می‏كنند يا هنگامى كه مال، اعتبار و مقامى به آنها پيشنهاد كردند مال و مقام يا شهوت‌ رانى، آنها را ذليل و بيچاره ساخته و از هدف خود چشم پوشى مي‏نمايند؛ اين افراد از هدف خود دست می‏كشند. اينان علاوه بر آنكه در ميدان فضيلت، سهمى نصيبشان نمی‏شود دامنشان به عيب و ننگ، آلوده می‏گردد و اگر از آغاز سخنى نمی‏گفتند و برنامه‏اى اعلام نمی‌كردند شرافت و ايمانشان كمتر زيان می‏ديد.

## عزم حسينى

حسين ‏عليه‌السلام ‏ در اينجا نيز مانند جدّ و پدرش از تمام كسانى كه براى حق و به نام عدل قيام كردند برنده ميدان بود، و وقتى با همه نوع خطرى مواجه شد و گونه اسبابى كه ديگران را ناچار به تسليم می‏ساخت فراهم گشت، فرمود:

لا وَاللهِ لا اُعْطيكُمْ بِيَدى اِعْطاءَ الذَليلِ، وَ لا اَفِرُّ فِرارَ الْعَبيدِ يا عِبادَاللهِ اِنِّى عُذْتُ بِرَبَّى وَ رَبَّكُمْ اَنْ تُرْجَمُونِ اَعُوذُ بِرَبِّى وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مَتَكَبِّر لا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسابِ. (٣٣)

نه، به خدا سوگند! به خوارى دست در دست شما نمی‏گذارم و چون بندگان از جهاد فرار نمی‏كنم. اى بندگان خدا! من پناه می‏برم به پروردگار خودم و پروردگار شما ازاينكه مرا سنگباران كنيد، و پناه مي‏برم به خدا از هر متكبرى كه ايمان به روز قيامت ندارد. و نيز فرمود:

ثُمَّ اَيْمُ اللهِ لا تَلْبِثُونَ بَعْدَها اِلاّ كَرَيْثِ ما يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحى، وَ تَقْلُقَ بِكُمْ قَلَقَ الَْمحْوَرِ عَهْدٌ عَهَدَهُ اِلى اَبى عَنْ جَدّى فَأَجْمِعُوا اَمْرَكُمْ، وَ شُرَكائَكُمْ ثُمَّ لا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا اِلى وَلا تُنْظِرُونَ اِنِّى تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبِّى وَ رَبِّكُمْ ما مِنْ دابَّة اِلاّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها اِنَّ رَبِّى عَلى صِراطٍ مُسْتَقيم (٣٤)به خدا سوگند! بعد از من درنگ مكنيد مگر به مقدارى كه كسى بر اسب نشيند، تا روزگار بر شما چون آسياب گردد و چون محور، مضطرب شويد؛ عهدى است كه پدرم از جدم مرا به آن خبر داده است. پس شما كار خود را فراهم كنيد و همكارانتان را گرد آوريد و بر من بتازيد و مرا مهلت ندهيد، من بر خدايى كه پروردگار من و شماست توكل كرده‏ام، هيچ جنبنده‏اى نيست مگر آنكه ناصيه او به دست خداست، به‌درستی كه پروردگار‌من برصراط‌مستقيم است.

## عظمت در مردانگى

در اين عظمت نيز حسين‏عليه‌السلام ‏ مقامى عجيب و سخت شگفت‏انگيز داشت و مردانگى در وجود او به حد اكمل نمايش يافت. شايد برجسته‏ترين موارد ظهور مردانگی آن حضرت، زمانى بود كه سپاه كفرپيشه، او و اصحابش را تير باران نمودند. حسين عليه‌السلام برخاست نگاهى به آن تيرها و نگاهى به اصحاب كرد؛ سپس فرمود:

قُومُوا رَحِمَكُمُ اللهُ اِلَى الْمَوْتِ الَّذى لابُدَّ مِنْهُ فَاِنَّ هذِهِ السّهامَ رُسُلُ الْقَوْمِ اِلَيْكُمْ

بر خيزيد! خدا شما را رحمت كند، و از مرگى كه چاره‏اى از آن نيست پيشواز نماييد، اينك اين تيرها فرستاده‏هاى اين مردم به سوى شمايند.

اصحاب برخاستند و ساعتى را با آنها نبرد كردند تا جمعى از آنان به شهادت رسيدند. در اين هنگام حسين، دست بر محاسن شريف زد و فرمود:

اِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَى الْيَهُودِ اِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَداً، وَ اشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النَّصارى اذْ جَعَلُوهُ ثالِثَ ثَلاثَة، وَ اشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الَْمجُوسِ اِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبَهُ عَلى قَوْم اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ اَما وَاللهِ لااُجيبُهُمْ اِلى شَيء مِمّا يُريدُونَ حَتّى اَلْقَى اللهَ وَاَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمى (٣٥)

خشم خدا بر يهود شدت يافت وقتى براى او فرزندى قرار دادند، و غضب خدا بر نصارا سخت شد وقتى او را ثالث ثلاثه خواندند. و غضب خدا بر مجوس سخت شد وقتى آفتاب و ماه را به جاى خدا پرستيدند، و خشم خدا شدت يافت بر قومى كه هم‌كلام و متفق براى كشتن پسر دختر پيغمبر خودشان شدند، به خدا آنها را به آنچه می‏خواهند جواب نمی‏دهم تا اينكه خدا را ملاقات كنم در حالى كه به خون خود خضاب شده باشم.

جمله‏اى كه از مردانگى حسين هراس‌انگيز است اين است كه فرمود:

قُومُوا رَحِمَكُمُ اللهُ اِلَى الْمَوْتِ

و ديگر اينكه فرمود:

اَما وَاللهِ لا اُجيبُهُمْ...

اين دو جمله با كمال وضوح، مردانگى حسين ‏عليه‌السلام ‏ را آشكار می‌سازد كه در چنان موقف مهيب و وحشتناكى هيچ گونه بيم و هراس، شكست و خودباختگى بر وجود او مستولى نگشت؛ اصحاب را به استقبال از مرگ دعوت فرمود مانند آنكه آنها را برخوان لذيذترين غذاها بخواند. و به حق هم آن مرگى كه حسين به آن دعوت مي‏كرد، لذت‌بخش بود؛ زيرا او می‏خواست با باطل نبرد كند و برهان خداوند كه مبدأ او بود، در پيش چشمانش ترسيم شود وصداى خدا را كه صداى ضمير و وجدان پاك و ايمان سرشارش بود می‏شنيد و ‏جز‏ اين‏ كلمات‏ چيزى ديگر ‏نمي‏ديد: ‏خدا، ‏پيغمبر ‏خدا، ‏قرآن ‏(كتاب خدا).

اين نوشتار، مجال آن را ندارد كه پيرامون شجاعت روحى و بدنى حسين، سخن راند پس بهتر اين است كه به همين مقدار قناعت كرده و خوانندگان گرامى را به مطالعه كتاب‌هاى مقتل و تفكر در تاريخ زندگى آن حضرت دعوت كنيم.

# فصل يازدهم : كوه صبر

## جايگاه صبر

اين صفت از اصول اخلاقى حميده و ملكات پسنديده است و آيات شريفه و احاديث در فضيلت آن بسيار گفته‌اند، بيش از هفتاد موضع در قرآن از صبر سخن مي‌گويد:

اِنِّما يُوفَّى الصّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِساب (٣٦)

وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذينَ صَبَرُوا اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (٣٧)

وَ اصْبِرُوا اِنَّ اللهَ مَعَ الصّابِرينَ (٣٨)

روايات بسيارى نيز درباره صبر وارد شده است و از روايات، اين حديث معروف و معتبر، كافى است:

اَلصَّبْرُ مِنَ الاِْيمانِ كَالرَّأسِ مِنَ الْجَسَدِ لا خَيْرَ فى جَسَد لا رَأْسَ مَعَهُ، وَ لا فى اِيمان لا صَبْرَ مَعَهُ (٣٩)از حضرت اميرالمؤمنين نيز روايت است:

اِطْرَحْ عَنْكَ وارِداتِ الْهُمُومِ بِعَزائِمِ الصَّبْرِ، وَ حُسْنِ اليَقينِ (٤٠)

و از حضرت امام حسن مجتبى ‏عليه‌السلام ‏ در حديث است كه فرمود: آزمايش كرديم، و آزمايش كنندگان آزمايش كردند، نديديم چيزى را كه وجودش سودمندتر و عدمش زيان بارتر از صبر، باشد. با صبر همه امور مداوا مي‌گردد، و صبر به غير خود مداوا نمي‏شود.

راغب مي‏گويد: اَلصَّبْرُ حَبْسُ النّفْسِ عَلى ما يَقْتَضيهِ العَقْلُ وَ الشَّرْعُ اَوْ عَمّا يَقْتَضِيانِ حَبْسَها عَنْهُ (٤١)؛ صبر، وادار كردن نفس است بر طبق فرمان عقل و شرع، يا حبس و باز داشتن نفس است از آنچه عقل و شرع بازداشتن نفس را از آن لازم مي‏شمارند.

## مرد صبر

حسين ‏عليه‌السلام ‏ در مقام صبر، امتحانى داد كه دوست و دشمن از عظمت آن در شگفتى ماندند و حتى فرشتگان آسمان نيز از آن صبر و شكيبايى در تعجب فرو رفتند.

برحسب فقرة زيارت ناحيه مقدسه:

وَ قَدْ عَجَبَتْ مِنْ صَبْرِكَ مَلائِكَةُ السَّماوات (٤٢)

ظهور اين فضيلت از آن حضرت به نوعى شد كه سخن از صبر و خويشتن دارى آن امام شهيد، توضيح واضحات است. با اين حال، از جهت فايده اخلاقى چند قسم از اقسام عالى صبر را بيان می‏كنيم و سپس موقف عظيم و بي‏نظير آن حضرت را در هريك نشان مي‏دهيم.

## صبر در جهاد

صبر در جهاد اين است كه مجاهد راه خدا به واسطه ايجاد جراحات و زخم اسلحه، پشت به ميدان نكند و از زخم‌هاى كارى، پريشان خاطر نشود و روحيه‏اش از يورش و حمله دسته جمعى قواى مسلح دشمن ضعيف نگردد.

يكى از علل فتوحات مسلمانان در صدر اسلام اين بود كه مسلمين براى كسب ثواب و فوز به قرب‌ خدا در ميدان‌هاى نبرد، آسوده خاطر و با اطمينان، صابرانه جهاد می‏كردند. قرآن اين مردم را مدح نموده، و از صبر آنان تمجيد كرده است:

وَ الصّابِرينَ فِى الْبَأساءِ وَ الضَّرّاءِ، وَ حينَ الْبَأسِ (٤٣)

و در آيه‌اى ديگر مي‏فرمايد:

كَمْ مِنْ فِئَة قَليلَة غَلَبَتْ فِئَةً كَثيرَةًبِاِذْنِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصّابِرينَ (٤٤)

اين افتخار در ميدان‌هاى جهاد اسلامى در درجه نخست نصيب على ‏عليه‌السلام ‏ و خاندان پاكش بود. آنان در هيچ يك از جنگ‌ها از جهاد، روى نگرداندند. على ‏عليه‌السلام ‏ در جنگ بدر، حنين، احزاب و غزوات ديگر شركت داشت. او در نهايت صبر و تحمل، ثابت قدم بود به طورى كه در جنگ اُحد، نود جراحت بر بدنش وارد شد اما همچنان می‌جنگيد و از پيغمبر و اسلام مردانه و صادقانه دفاع می‌نمود. برادر آن حضرت، جعفربن ابی‌طالب در جنگ موته بيش از هفتاد زخم شمشير و نيزه بر بدنش وارد شد. آن مجاهد راه خدا، پرچم اسلام را نگاه داشت تا دست‌هايش را قطع كردند و همچنان ثبات ورزيد تا او را برحسب بعضى تواريخ، به دو نيمه ساختند.

حسين ‏عليه‌السلام ‏ به روايت ابن اثير و مسعودى و نقل عقاد، سى و سه طعن نيزه و سى و چهار زخم شمشير و خنجر برداشت كه اين شصت و هفت زخم به غير از زخم تيرها بود.

عقاد نقل مي‌كند: «مجموع جراحاتى كه اثر آن در لباس امام حسين عليه‌السلام هويدا بود صد و بيست جراحت بود؛ حتى از بعضى روايات استفاده می‏شود كه مجموع جراحات وارده از شمشير، تير، نيزه و سنگ بر آن بدن عزيز خدا بيش از سيصد و ده جراحت بوده است و تمام اين زخم‌ها از پيش رو و سينة مطهر بر آن حضرت رسيده بود.» (٤٥)

حسين عليه‌السلام با اين كثرت جراحات باز هم جنگ می‏كرد و رجز می‏خواند و تا ممكن بود سواره و سپس پياده به سپاه دشمن مردانه حمله می‌كرد؛ حتى آن وقتى كه بر زمين می افتاد با كمك شمشير برمی‏خاست و آن مردمى كه ننگ عالم انسانيت شدند را از خود دور می‌‏گرداند و دفاع میكرد و صبر می‌نمود.

## صبر بر بلا

اين نوع صبر از صبر بر جـراحات و آلام بــدنى به مراتـب دشـوارتر و طاقت ‌فرساتر است. اما حسين عليه‌السلام ، كه صبر و شكيبايی‌اش از كوه‌هاى عالم بيشتر بود در داغ مـرگ جوانان و برادران، و مصيبت بهترين اصحاب و ياران كه همه را با لب تـشنه در پـيش رويـش به فجيـع‏ترين وضعيتى به شهادت می‌رساندند و بدنشان را پاره پاره می‏كردند، صبرى كرد كه از آغاز عالم تا به حال، چنان صبرى از كسى آشكار نشده است. آغوش آن امام، قتلگاه طفل شش ماهه‌اش گرديد. برادر زاده سيد شهيدان كربلا در آغوش آن امام مظلوم به شهادت رسيد. كودك خردسال ديگرش را كه لرزان از خيمه بيرون آمده بود با ضربت عمود، تشنه كام كشتند. او در تمام اين مصيبات جانكاه، صبر ‏كرد؛ حتى كودكى را كه شمشير دشمن دستش را قطع كرده بود مانند مردان دنيا ديده امر به صبر می‏كرد و می‏فرمود:

يَا ابْنَ اَخى اِصْبِرْ عَلى ما نَزَلَ بِكَ، وَ احْتَسِبْ فى ذلِكَ الخَيْرَ (٤٦)

اى برادرزاده من! صبركن برآنچه‌ كه برتو (از بلاها و مصيبت‏ها) وارد شده و اينها را خير حساب كن!

حسين عليه‌السلام اهل بيتش را در معرض اسيرى می‏ديد و با اينكه اين مصيبت براى او،كه مجسمه غيرت ومردانگى بود بسيار سخت و جانگداز می‌نمود، صبر فرمود و آنها را به صبر، وقار، خاموشى و خويشتن‌دارى سفارش می‏كرد و به رحمت خدا مژده داده و می‏فرمود:

وَ رَحْمَةُ اللهِ لاتُفارِقُكُمْ فِى الدُّنْيا وَ الاْخِرَةِ (٤٧)

## صبر در هنگامه‌ غضب

پيامبر اعظم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ‏ در روايت می‌فرمايد: «نيرومند كسى است كه به هنگام خشم، مالك خويش گردد.» (٤٨)

حسين ‏عليه‌السلام ‏ هرگز تحت تأثير خشم و غضب، كارى را انجام نداد؛ او به هنگام غضب برخود مسلط بود و اگر تمام عوامل خشم فراهم می‏شد، آن حضرت از طريق اعتدال و ميانه‏روى و راه صواب به قدر چشم برهم زدنى بيرون نمی‏شد.

علائلى می‌نويسد: «غلامى از غلامان حضرت، آب بر دست مباركش می‏ريخت؛ ظرف آب از دست غلام در طشت افتاد، آب طشت بر روى مقدس ايشان پاشيد. غلام عرض كرد: اى آقاى من! «وَالْكاظِمينَ الْغَيْظَ». فرمود: «خشمم را فرو خوردم.» غلام گفت: «وَالْعافينَ عَنِ النّاسِ». فرمود: «تو را عفو نمودم». عرض‌كرد: «وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ». (٤٩)

فرمود:

اِذْهَبْ فَاَنْتَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللهِ الْكَريم

برو كه تو در راه خدا آزادی! (٥٠)

يكى از نمايش‌هاى حُسن خلق و كَرَم آن حضرت كه نشان می‏دهد آن امام شهيد در برابر عوامل غضب، خشم و كينه، كمال قدرت و ايستادگى را داشت، سيراب كردن لشكر حرّ است. وقتى كه لشكر حرّ در گرمگاه روز رسيدند و حضرت، تشنگى را مشاهده كرد فرمان داد تا به آنها و اسب‌هايشان آب بياشامند. برحسب امر امام، تمام سپاه دشمن را از مرد و مركَب، سيراب كردند و بر پاها و شكم چهارپايانشان آب پاشيدند.

على بن طعان محاربى گفت: «من پس از همه رسيدم؛ آن بحر كَرَم و نورِ ديده ساقى كوثر مرا به آن حال ديد؛ به زبان مبارك و در نهايت لطف و مرحمت به لغت حجاز فرمود:

يَابْنَ اَخِى اَنْخِ الراوِيَه

برادرزاده! شتر را بخوابان.

من معناى كلام امام را ندانستم، امام دانست كه نفهميدم پس فرمود:

اَنْخِ الْجَمَلَ

شتر را بخوابان.

من شتر را خوابانيدم. سپس فرمود:

اخنث السِقا

دهانه مشك را بر گردان و آب بنوش!

من نتوانستم. امام پيش آمد و دهانه مشك را به دست مبارك پيچيد تا آب نوشيدم. (٥١)

از نمونه‏هاى ديگر صبر آن حضرت، امتناع او از شروع جنگ بود. با اينكه می‏دانست آن لشكر كفر پيشه به هيچ وجه بر او و عزيزانش رحم نمی كنند و با اينكه از آنها رفتارها و حركاتى سر مي‏زد كه صبر بر آن اعمال نكوهيده، دشوار بود آن حضرت، حجت را بر آنها تمام ساخت و نه خود و نه اصحابش دست به اسلحه نبردند.

چون نامه ابن زياد به حرّ رسيد و در آن دستور داده بود كه حرّ بر حسين ‏عليه‌السلام ‏كار را تنگ بگيرد و ايشان را در بيابانى بی‏آب و سبزه فرود آورد زهير بن القين به امام عرض كرد: «به خدا قسم! آن سپاهى كه پس از اينها بيايند بسى بيشتر باشند، اجازه بده تا هم اكنون با اين گروه نبرد كنيم.» آن حضرت فرمود: «من ابتدا جنگ را شروع نمی‏كنم.»

همچنين وقتى آب را بر روى امام و اصحابش بسته بودند و همه‌ لشكريان آن حضرت از زن و مرد، كوچك و بزرگ، جوان و پير، بيمار و سالم، حتى اسب‌ها و مراكب، تشنه بودند و صيحه تشنه‌كامان همواره به گوش امام می‏رسيد، ايشان از شروع جنگ، خوددارى فرمود.

حتى زمانى كه جرثومه شرارت و خباثت، شمر ملعون روز عاشورا به خيام طاهره نزديك شد و در پيرامون خيمه‏هاى جلالت و عظمت می‏گرديد تا نقطه‏اى را كه از آنجا می‌توان به خيام و لشكرگاه امام، حمله كرد معيّن سازد، خندقى را ديد كه آتش در آن افروخته‏اند؛ بانگ برداشت و به امام جسارت كرد. مسلم بن عوسجه كه در تيراندازى مهارت داشت اجازه خواست شمر را با تير بزند و زمين را از لوث وجود خبيث آن دشمن خدا پاك سازد. حضرت اجازه نفرمود؛ زيرا از شروع كردن جنگ كراهت داشت؛ (٥٢) مثل اينكه می‏خواست جنگش با آنها صورت دفاع داشته باشد.

يكى ديگر از نمونه‏هاى گذشت، عفو و صبر آن حضرت، كه دليل بر عزم محكم، قوّت تصميم و بلندى همت ايشان است، قبول توبه حرّ و آن همه ملاطفت و محبتى است كه نسبت به او از آن معدن صبر، حلم، عفو و بخشش صادر شد. صبر و گذشت امام نسبت به حرّ مصداق بارزى از مفاد سخن پروردگار است كه فرمود:

وَ لِمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ اِنَّ ذلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الاُمُورِ (٥٣)

## صبر بر تشنگى

اين نوع شكيبايى سخت دشوار است، به خصوص اگر تشنگى در نهايت شدت باشد. تسليم نشدن به دشمن با زحمت تشنگى، علامت تصميم و عزم راسخ و فوق العاده است. شايد در تاريخ موردى نباشد كه آب را بر روى طرف مقابل بسته باشند و او از تسليم خوددارى كرده باشد.

برحسب تواريخ و كتاب‌هاى معتبر مقتل، از روز هفتم محرّم آب را بر روى آن حضرت و خاندان و اصحابش بستند. از آن روز تا روز عاشورا اگر هم يكى دو مرتبه به وسيله حفر چاه و كوشش حضرت عباس، قمر بنى هاشم، آبى تهيه شد، بالطبع سالمندان و بزرگان از آن استفاده نمی‏كردند و فقط اطفال و خردسالان و مراكب زبان بسته را يكى دو وعده با آن سيراب كردند؛ بنابراين داستان تشنگى امام ‏عليه‌السلام ‏ فوق العاده غم انگيز و شكيبايى آن حضرت بر رنج تشنگى تحيرآميز است.

كسانى كه گرماى عراق را ديده‏اند می‏دانند كه تحمل چند ساعت تشنگى در آنجا طاقت فرساست. زحمت جهاد در آفتاب سوزان، كثرت جراحات و ريزش خون، همه باعث شدت تشنگى است اما آن امام تشنه‌كام بر اين رنج عظيم، صبر فرمود و تسليم آن ناكسان نگرديد. صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يا اَبا عَبْدِالله.

## صبر در بندگى

كاملاً آشكار است كه ظهور تمام اقسام صبر از آن حضرت، به منظور اطاعت فرمان خدا بود، و ايشان براى امتثال امر خدا از آن همه بلا و مصيبت استقبال كرد و پيشنهادهايى كه دوستان يا دشمنان به او دادند مبنى بر اينكه با يزيد بيعت كند يا به نحوى با وى به سازش و سكوت، رفتار نمايد را نپذيرفت و رد كرد. آری! شخصيت عظيم، مناقب و كرامت‌هاى اخلاقى حضرت سيدالشهداء ‏عليه‌السلام ‏ در هرناحيه به حدى وسيع است كه با بسط مقال يا تأليف كتاب‌هاى مستقل هم نمی‏توان جمال آن آفتاب حقيقت و خُلق و خوى آن آينه راستى را نشان داد؛ از اين رو ناچار به ايجاز و اختصار پرداختيم و به طور جامع و مختصر می گوييم كه آن حضرت در علم، معرفت، حلم، فصاحت، بلاغت و خلق و خوى، سرآمد تمامى مخلوقات بود.

پى نوشت ها

(۱) - سورة جمعه، آية۲.

(۲) - بحار الانوار، ج۱۶، ص۲۱۰؛ اگر مسلمانان با داشتن تعاليم پرارزش اخلاقى و برنامه‏هاى جامع آسمانى، در سياهى فساد اخلاق گرفتار شوند جاى بسى تأسف است و به تقليد از مسيحي‏ها و ملل مغرب زمين، كه فاقد مدنيت اخلاقى مي‏باشند، از صفات ممتاز اسلامى و آداب پسنديده كه موجب مباهات ملل اسلام بود دست شسته و به بي‏عفتى، بي‏غيرتى و هتك شرف، منحرف ساختن جوانان و بانوان و آميزش دادن آنها با بيگانگان، ميگسارى، قمار، رقص و توسعة فساد افتخار كنند و مجلات و مطبوعاتى داشته باشند كه اين روش‌هاى ناپسند را ترويج و با انتشار داستان‏ها و سرگذشت‌هاى شهوت انگيز و عكس‌هاى قبيح، آتش غرايز حيوانى جوانان را روشن سازند.

وضعيت فعلى مسلمين و ضعف كنوني‌شان به علت ملتزم نبودن آنها به احكام اسلام، بيرون شدن امور از برنامه‏هاى شرعى و جهل به معارف عاليه و اهداف اسلامى و ضعف آنها در علوم تجربى و صنعت است. مسلمانان بايد با تكميل صنايع و علوم جديد، خود را از بيگانگان بي‏نياز كرده و پول‌هايى را كه صرف تقليد از روش‏هاى نكوهيده و آداب زشت غربي‌ها مي‏نمايند صرف ترقى علم و صنعت كنند تا هم كشورهاى اسلامى در شاهراه ترقى به سرعت، گام بردارند و هم از فساد اخلاق و آفات تمدن جديد محفوظ و مصون بمانند.

(۳) - اكنون دنيا در آتش نكبت اخلاقى غربي‌ها مي‏سوزد و اضطراب فكرى و آشفتگى روحى، ميلياردها انسان را درمانده كرده و هيچ كس از طغيان ناگهانى حرص و آز صاحبان سلاح‌هاى ويران كننده در امان نيست و هر روز از سوء اخلاق و مظالم آنها مطالبى مي‏شنويم و مي‏خوانيم كه انسان از نقل آن شرمنده مي‏شود.

آري! مسلمان‌ها بايد در فضائل، كرامت نفس، پاكدامنى، عفت و امانت، ملتى نمونه باشند و با تمسك به كلمة توحيد و اتحاد، همبستگى اسلامى، از قوي‏ترين ملل دنيا به شمار روند و نبايد حركتى كنند كه اجتماع آنها به يك اجتماع مسيحى و اجتماع دوران‌هاى جاهليت شبيه‏تر باشد تا به يك اجتماع عالى ودرخشان اسلامي.

(۴) - سمو المعنى، ص ۱۰۲.

(۵) - ابوالشهداء، ص ۱۳۶.

(۶) - سمو المعنى، ص ۱۴۸؛ به نقل از تاريخ دمشق،ج۴، ص۳۲۳.

(۷) - سمو المعنى، ص ۹۷.

(۸) - سمو المعنى، ص ۱۴۸؛ نظير اين كلمه را يزيد در شأن حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام گفت؛ وقتى به او پيشنهاد كردند كه درخواست آن حضرت را بپذيرد، و اجازه دهد به منبر برود، يزيد اجازه نداد و گفت: «اگر به منبر برود ما را رسوا مي‏سازد.» به او گفتند: «از اين نوجوان در چنين حال چه بر خواهد آمد؟» گفت: «شما از كار اين خاندان بي‏خبريد: هذا مِنْ اَهْلِ بَيْت قَدْ زُقُّوا العِلْمِ زقا». نفس المهموم، ص۲۴۲.

(۹) - اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۰؛ استيعاب، ج ۱، ص ۳۷۸.

(۱۰) - ابوالشهداء، ص ۷۳.

(۱۱) - استيعاب، ج۱، ص۳۸۲؛ اسدالغابه، ج۲، ص۲۰؛ تذكرة الخواص، ص۲۴۴؛ تاريخ يعقوبى، ج۲، ص۲۱۹؛ تاريخ ابى الفداء، ج۲، ص۱۰۷.

(۱۲) - اسعاف الراغبين، ص ۱۸۳.

(۱۳) - سمو المعنى، ص ۱۵۱ و۱۵۲. بيهقى در المحاسن والمساوى، ج ۱،ص ۸۹، اين حكايت را به نام حضرت حسن عليه‌السلام ياد كرده و در همين صفحه حكايتى از خود اين دو برادر بزرگوار روايت كرده كه هر يك صدو پنچاه هزار درهم به يك نفر عطا كردند.

(۱۴) - نظم درر السمطين، ص ۲۰۹.

(۱۵) - سمو المعنى، ص ۱۵۲.

(۱۶) - سورة نساء، آية ۸۶.

(۱۷) - سمو المعنى، ص ۱۵۹؛ ابوالشهداء، ص ۷۲.

(۱۸) - نهج البلاغه، حكمت ۴۸.

(۱۹) - در بعضى از خصوصيات اين داستان مانند بعضى اعلام اختلافاتى بين مصادر آن ديده مي‏شود. آنچه كه ما اجمال آن را نقل كرديم موافق است با نقل شبراوى در «الاتحاف»، وابن قتيبه در «الامامة والسياسة».

(۲۰) - تاريخ طبرى، ج۲، ص۳۲۵ و ۳۲۶.

(۲۱) - نهج البلاغه، خطبة۳.

(۲۲) - سمو المعنى، ص ۱۱۹ نقل به معنا.

(۲۳) - سمو المعنى، ص ۱۰۲ نقل به معنا.

(۲۴) - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج۱، ص۲۱۴.

(۲۵) - نهج البلاغه، خطبة۵؛ و من دربارة مرگ نيستم جز مانند تشنه‌كامى كه در پى آب است يا طلب‌كننده‌اى كه مي‌يابد.

(۲۶) - بحار الانوار، ج۴۴، ص۳۸۱؛ به راستى كه مرگ را جز سعادت نمي‌بينم و زندگى با ستمكاران را جز زحمت و هلاكت.

(۲۷) - مناقب، ج ۴، ص ۶۹.

(۲۸) - مناقب، ج۲، ص۲۲۲.

(۲۹) - بقية ابيات كه سزاوار‏است هر يك از‏دوستان اهل بيت آن را‏ حفظ باشند اين است:

وَجَدّى رَسُولُ اللهِ اَكْرَمُ مَنْ مَضى

وَفاطِمُ اُمّى مِنْ سُلالَةِ اَحْمَد

وَفينا كِتابُ اللهِ اُنْزِلَ صادِقاً

وَ نَحْنُ اَمانُ اللهِ لِلنّاسِ كُلِّهِمْ

وَنَحْنُ وُلاةُ الْحَوضِ نَسْقى وُلاتِنا

وَشيعَتُنا فِى النّاسِ اَكْرَمُ شيعَة وَ نَحْنُ سِراجُ اللهِ فِى الْخَلْقِ نَزْهَرُ

وَ عَمّى يُدْعى ذُوالجَناحَيْنِ جَعْفَرُ

وَ فينَا الْهُدى وَالْوَحى بِالْخَيْر يُذْكَرُ

نَسِرُّ بِهذا فِى الأَنامِ وَنَجْهَرُ

بِكَأْسِ رَسُولِ اللهِ ما لَيْسَ يُنْكَرُ

وَ مُبْغِضُنا يَوْمَ الْقِيامَةِ يُخْسَرُ ـ و جدّ من رسول خدا گرامي‌ترين افراد است و ما چراغ‌هاى خداونديم كه در ميان خلق مي‏درخشيم.

ـ فاطمه، مادر من، دختر احمد (رسول خدا) و عموى من جعفر است كه به ذوالجناحين (صاحب دو بال) معروف است.

ـ دربارة ما كتاب خدا به حقيقت نازل شده وهدايت و وحى درخانوادة ما به خوبي‏ياد مي‏شود.

ـ و ماييم امان خداوند براى همه مردم و اين مطلب را پنهان و آشكارا در بين مردم بازگو مي‏كنيم.

ـ ماييم اختيار داران حوض كوثر كه دوستان خود را سيراب مي‏كنيم با جام رسول خدا، اين مطلب جاى انكار نيست.

ـ شيعيان ما در بين مردم گرامي‏ترين پيروان هستند و دشمنان ما روز قيامت، زيان خواهند ديد.

(۳۰) - الاتحاف، ص ۱۷ و ۲۰.

(۳۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۳، ص ۴۸۲.

(۳۲) - سمو المعنى، ص ۱۱۵.

(۳۳) - سمو المعنى، ص ۱۱۷.

(۳۴) - قسمتى از خطبة امام شهيد عليه‌السلام در روز عاشوراست كه در كتب معتبرة مقاتل ذكر شده است. رجوع كنيد به نفس المهموم، ص۲۲۵.

(۳۵) - سمو المعنى، ص ۱۱۸.

(۳۶) - سورة زمر، آية ۱۰؛ همانا پاداش صابران، بي‌حساب داده خواهد شد.

(۳۷) - سورة نحل، آية ۹۶؛ حتماً به آنانكه شكيبايى ورزيده‌اند بهتر از آنچه كرده‌اند پاداش دهيم.

(۳۸) - سورة انفال آية، ۴۶؛ و صبر كنيد؛ به راستى خداوند با صابران است.

(۳۹) - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۱، ص ۱۰۷؛ نسبت صبر به ايمان مانند سر به بدن است؛ در بدن بي‌سر، خيرى نيست و در ايمانى كه صبرى با آن نيست نيز خيرى نيست.

(۴۰) - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۱، ص ۱۰۵؛ غم‌هايى كه بر تو وارد مي‌شود را با عزم بر شكيبايى و يقين شايسته، از خود دور ساز.

(۴۱) - مفردات القرآن، ص۲۷۳.

(۴۲) - بحار الانوار، ج۹۸، ص۲۴۰؛ و براستى از صبر تو، فرشتگان آسمان‌ها شگفت‌‌زده شدند.

(۴۳. سوره بقره، آيه ۱۷۷؛ و صبر كنندگان در محروميت‌ها و نگراني‌ها و در هنگام حوادث مشكل.

(۴۴) - سوره بقره، آيه ۲۴۹؛ چه بسيار شده كه گروهى اندك به اذن خداوند، بر گروهى بسيار، پيروز شدند و خدا با شكيبايان است.

(۴۵ . قمقام زخار، ص ۴۶۸؛ ابوالشهداء، ص ۱۸۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱.

(۴۶) - بحار الانوار، ج۴۵، ص۵۴.

(۴۷) - رحمت خداوند در دنيا و آخرت از شما جدا نمي‌گردد.

(۴۸) - بحار الانوار، ج۷۴، ص۱۵۱.

(۴۹) - سخنان اين غلام، اقتباسى است از قسمتى از آيه ۱۳۴ سوره آل عمران: «...وَ الْكاظِمينَ الْغَيْظِ وَالْعافينَ عَنِ النّاسِ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ»؛ و فروخوردگان خشم و گذشت‌كنندگان از مردم و خداوند، نيكوكاران را دوست مي‌دارد.

(۵۰) - سمو المعنى، ص ۱۶۱.

(۵۱) - قمقام زخار، ص ۳۵۰ و ساير كتب مقتل.

(۵۲) - ابوالشهداء، ص ۱۷۲؛ قمقام زخار، ص ۳۹۰.

(۵۳) - سوره شورى، آيه ۴۳؛ و كسى كه صبر و گذشت، پيشه كند بی‌گمان اين از كارهاى سترگ است.

## فهرست مطالب

[سخن ناشر 2](#_Toc27314814)

[فصل اول : جمال آدمى 3](#_Toc27314815)

[برترى انسان 3](#_Toc27314816)

[برنامه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 5](#_Toc27314817)

[رمز بقاء حسين عليه‌السلام 6](#_Toc27314818)

[چرا او را ياد كنيم؟! 7](#_Toc27314819)

[فصل دوم : خورشيد انديشه 8](#_Toc27314820)

[شاگردان مكتب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 8](#_Toc27314821)

[امام حسين چراغ اسلام 9](#_Toc27314822)

[حسين، شمع بزم عالمان 11](#_Toc27314823)

[فصل سوم : برسجاده نياز 13](#_Toc27314824)

[روح عبادت 13](#_Toc27314825)

[فصل چهارم : باران سخاوت 15](#_Toc27314826)

[مولاى نيازمندان 15](#_Toc27314827)

[قرضت را ادا می‌كنم 16](#_Toc27314828)

[فصل پنجم : مرام‌نامه حسين عليه‌السلام 17](#_Toc27314829)

[يك آسمان كرم 17](#_Toc27314830)

[فصل ششم : پرچم عدالت‌خواهى 19](#_Toc27314831)

[امام عدالت ‌خواه 19](#_Toc27314832)

[فصل هفتم : به رنگ سادگى 21](#_Toc27314833)

[نگاه به دنيا 21](#_Toc27314834)

[فصل هشتم : بر قله تواضع 24](#_Toc27314835)

[از افتادگى تا عزت 24](#_Toc27314836)

[فصل نهم : قهرمان تاريخ 26](#_Toc27314837)

[در معناى شجاعت 26](#_Toc27314838)

[شجاعت راستين 27](#_Toc27314839)

[معيار بقاى امت‌ها 28](#_Toc27314840)

[در رزمگاه حسين عليه‌السلام 29](#_Toc27314841)

[فصل دهم : روح پر شكوه 31](#_Toc27314842)

[عظمت در تصميم 31](#_Toc27314843)

[عزم حسينى 33](#_Toc27314844)

[عظمت در مردانگى 35](#_Toc27314845)

[فصل يازدهم : كوه صبر 37](#_Toc27314846)

[جايگاه صبر 37](#_Toc27314847)

[مرد صبر 38](#_Toc27314848)

[صبر در جهاد 39](#_Toc27314849)

[صبر بر بلا 41](#_Toc27314850)

[صبر در هنگامه‌ غضب 42](#_Toc27314851)

[صبر بر تشنگى 45](#_Toc27314852)

[صبر در بندگى 46](#_Toc27314853)

[فهرست مطالب 51](#_Toc27314854)